

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تحقیق در مطلب (پیرامون حجیت اخبار آحاد در تفسیر قرآن)

عرض کردیم آیا از ادله‌ی حجیت خبر واحد استفاده می‌شود که در غیر روایات فقهی هم خبر واحد حجت است یا خیر؟ ملاحظه فرمودید: اگر دلیل حجیت خبر واحد سیره عقلا باشد، سیره عقلا عمومیت دارد و سیره عقلانیه بر این است که به خبر ثقه عمل می‌کنند، چه در موضوعات و چه در احکام، چه در قضایای مهمه و چه غیر مهمه؛ اما عرض کردیم شارع باید سیره عقلانیه را امضا کند؛ و ما حتی مجرد عدم ردع را کافی ندانستیم.

آن وقت، سؤال این است که آیا شارع سیره عقلانیه را به نحو عموم امضا فرموده است یا نه؟ که اگر امضای شارع به نحو عام باشد، مدعا ثابت می‌شود؛ یعنی می‌گوییم خبر واحد وارد در فروع، خبر واحد وارد در تفسیر آیات قرآن و تاریخ همه حجت است. اما عرض کردیم شارع فقط در دائره‌ی شریعت می‌تواند سیره را امضا کند؛ که شامل فروع می‌شود؛ حتی شامل روایات وارده‌ی در تفسیر قرآن هم می‌شود؛ چون آن هم کلام شارع است و شارع بما آنه شارع می‌تواند بیان کند اگر خبری از معصوم (ع) در تفسیر کتاب وارد شد، حجیت دارد؛ اما در آنچه که از حوزه شریعت خارج است، مثل تاریخ، شارع نمی‌تواند بما آنه شارع مداخله کند.

پس، طبق بنای عقلا می‌توانیم این مقدار را که دنبالش هستیم، یعنی حجیت خبر واحد در تفسیر قرآن را اثبات کنیم. اما اگر ادله‌ی حجیت خبر واحد را آیات و روایات قرار دادیم، مثل آیه نفر، (فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ ۚ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ ۚ لَيَتَفَقَّهُوا ۚ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا ۚ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا ۚ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) که اگر استدلال به این آیه تمام باشد - که ما آن را پذیرفتیم - اما از ذیل آیه (وَلِيُنذِرُوا ۚ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا ۚ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) چه بسا استفاده شود که خبری که مربوط به مقام عمل است، فقط حجیت دارد؛ یعنی آیه فقط موارد مربوط به عمل را شامل می‌شود.

آیه نبا (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ ۚ فَتَبَيَّنُوا ۚ أَنْ تُصِيبُوا ۚ قَوْمًا ۚ بِجَهَلَةٍ ۚ فَتُصْبِحُوا ۚ عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ) نیز ظهور روشنی در باب عمل دارد. آیه می‌گوید اگر فاسقی خبر آورد، اگر تبیین کنید و به خبر او عمل کنید، ممکن است قومی را به وسیله جهات خودتان در گرفتاری قرار دهید. پس، از آیه نبا هم استفاده نمی‌شود روایاتی که آیات قرآن را تفسیر می‌کند، حجیت دارد. و همچنین سنت، که یکی از ادله‌ی حجیت خبر واحد بود، سؤالهایی که از ائمه (ع) شده که: **أَفِيُونِسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثَقَّةٌ؟**

یا راجع به عمری و فرزندش سؤال شده است که ثقه هستند، اینها مربوط به اعمال و تکالیف شرعیه‌ی مردم بوده است و از آنها هیچ استفاده نمی‌شود که عمومیت داشته باشد. بله، چه بسا بشود که بگوییم از تعبیر **عنه معالم دینی** عمومیت استفاده می‌شود. بنابراین، از آیات عمومیت استفاده نمی‌شود؛ و از غالب روایات نیز عمومیت استفاده نمی‌شود؛ و مربوط به حیطه‌ی عمل هستند. نتیجه این شد که بعد از اینکه در فرمایش مرحوم محقق خوئی مناقشه کردیم و گفتیم در این بحث فرقی نمی‌کند حجیت را به معنای علم تبعیدی بگیریم یا منجزیت و معذرت، گفتیم تحقیق این است که والد راحل ما (رض) دارند که باید برویم

سراغ ادله‌ی حجیت خبر واحد.

سیره‌ی عقلائیه را برای حجیت روایات تفسیریه کافی دانستیم، اما آیات و روایات را کافی ندانستیم؛ اجماع هم که دلیل لئی است باید به قدر متیقن از آن عمل شود؛ و قدر متیقنش، روایات مربوط به اعمال واجبات و محرمات است. بنابراین، آنچه را که مرحوم نائینی فرمودند و حتی از کلمات مرحوم محقق عراقی و مرحوم علامه طباطبائی ذکر کردیم، که اینها می‌خواهند بگویند با ادله‌ی حجیت خبر واحد، خبر واحد مربوط به اعمال حجت می‌شود، اما خبری که آیه‌ای را تفسیر می‌کند، حجیت ندارد. و به نظر ما، فرمایش این بزرگان با توضیحاتی که عرض کردیم، قابل قبول نیست.

وجود روایات تفسیریه دلیل حجیت اخبار آحاد در تفسیر قرآن

آن وقت اینجا، با قطع نظر از این حرفها، یک حرفی هم داریم که در کلمات وجود ندارد؛ و آن حرف این است که: می‌گوییم حالا کاری به ادله‌ی حجیت خبر واحد و مبانی باب حجیت و تفاسیر حجیت نداریم؛ اما وقتی وارد تفسیر قرآن می‌شویم، روایات فراوانی از ائمه معصومین (ع) برای تفسیر آیات داریم؛ و اصلاً تفاسیری داریم که فقط روایات وارده‌ی ذیل آیات را بیان کرده‌اند؛ مثل تفسیر برهان، تفسیر نور الثقلین، و شاید غالب تفسیر صافی مرحوم فیض هم همینطور باشد؛ هم‌چنین تفسیر کنز الدقائق بسیاری از روایات در آیات را ذکر کرده است.

ما باشیم و این روایات، اگر واقعاً خبر واحد در تفسیر آیات حجت نبود، نقلش از اصحاب ائمه که هر کسی برای شاگرد خودش روایت را نقل می‌کرد و همینطور... باید تمام اینها لغو باشد. اصلاً، بالاتر، ائمه معصومین (ع) نباید مطلبی را می‌فرمودند؛ یا اگر می‌فرمودند، به اینها می‌گفتند این برای شما که مستقیماً از ما می‌شنوید، حجیت دارد؛ و نه دیگران. ما وقتی این همه روایات فراوان وارده‌ی در تفسیر آیات را ملاحظه می‌کنیم، معلوم می‌شود که باید قائل شد به اینکه این روایات حجیت دارد؛ و بین این روایات و روایاتی که در فروع وارد شده، فرقی نیست. این مطلب به نظر ما خودش یک دلیل محکم و مستقلی است.

علّت ذکر روایات تفسیریه در المیزان

نکته‌ی دیگری که در اینجا وجود دارد، این است که مرحوم علامه با اینکه خبر واحد در باب تفسیر را حجت نمی‌داند، اما وقتی به تفسیر ایشان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم ایشان قسمتی را به عنوان بحث روایی مطرح کرده است. در این مورد باید گفت، این را مثلاً شاید به عنوان مؤید ذکر کرده‌اند و به عنوان یک دلیل نیست؛ یعنی دأب مرحوم علامه در تفسیر المیزان این است که روی آن مبنای مشهوری که دارند که تفسیر قرآن به قرآن است، هر آیه‌ای را با توجه به سایر آیاتی که مناسب و مشابه با این آیه است، معنا می‌کنند.

بعد می‌فرمایند روایاتی هم که وارد شده، همین معنا را دلالت دارد. یعنی اول تفسیر و معنای آیه را بر حسب خود قرآن و به استناد قرآن به دست می‌آورند، بعد که تفسیر می‌کنند، می‌فرمایند همین معنایی که برای شما از خود قرآن استخراج کردیم، وقتی سراغ روایاتی که ذیل آیه وارد شده است می‌رویم، آنها هم همین دلالت را دارد. پس، این روایات را به عنوان مؤید ذکر کرده‌اند. این خلاصه‌ی بحث در این که آیا خبر واحد در روایات تفسیریه حجیت دارد یا ندارد؛ تا اینجا، ادله‌ی حجیت خبر واحد - آیات، روایات، اجماع و سیره عقلائیه - را بیان کردیم.

باقی می‌ماند آخرین دلیلی که برای حجیت خبر واحد ذکر شده، و آن دلیل عقل است. که آقایان این دلیل را از کفایه پیش مطالعه فرمایید ان شاء الله فردا عرض خواهیم کرد.

در مباحث گذشته مقداری در مورد ذکر خداوند تبارک و تعالی صحبت کردیم؛ و یک حدیث قدسی بیان کردیم که حدیث بسیار مهمی بود و نکات مهمی را در مورد ذکر خدا در محضر شما فضلا بیان کردیم.

البته بحث از ذکر خدا، بحثی است که خود آقایان کم و بیش ارتباط و اطلاع دارند که آنهایی که مأنوس با قرآن هستند، در خود قرآن مباحث فراوانی را می‌توانند در مورد ذکر خدا استفاده کنند. اما روایتی که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم از امام باقر(ع) که در جلد دوم کافی کتاب الدعاء، باب من یجب من ذکر الله فی کل مجلس، حدیث چهارم آمده است.

ابوحمره ثمالی از امام باقر(ع) نقل می‌کند: قال: **مکتوب فی التورات الّتی لم تغیر إنّ موسی(ع) سئل ربّه فقال یا ربّ اقرب أنت منّی فأنا جیک أم بعید فأنا دیک** موسی از خداوند سؤال کرد - که گفتیم مرحوم علامه مجلسی (رض) این بیان لطیف را دارد که موسی می‌خواهد ادب دعا و کیفیت دعا را از خداوند تبارک و تعالی سؤال کند. - خدایا من وقتی خودم را نگاه می‌کنم، عجز، ضعف، نقصان و جهل خودم را نگاه می‌کنم، می‌بینم که با تو خیلی فاصله دارم، اما وقتی به تو نگاه می‌کنم، به جلال و جمال و صفات کمالیه‌ی تو نگاه می‌کنم، به حقیقت تو توجه می‌کنم، می‌بینم که نزدیک هستی؛ از رگ گردن به انسان نزدیکتر هستی؛ از نفس انسان به انسان نزدیکتری؛ قبل از اینکه چیزی بخواهد در نفس انسان خطور پیدا کند، تو آگاه هستی؛ حال، در مقام دعا، چگونه با تو صحبت کنم؟ اگر نزدیک باشی باید با تو مناجات کنم و اگر دور هستی، باید تو را صدا بزنم و ندا کنم تو را. خداوند در مقام جواب فرمود: **فأوحی الله عزّ وجلّ إلیه یا موسی أنا جلیس من ذکرنی** من همنشین کسی هستم که به یاد من هست. این جواب چه مناسبتی با سؤال موسی دارد؟

خدا بالاخره در این جواب فرمود: تو با من مناجات کن یا مرا ندا کن؟ آیا این که می‌فرماید **أنا جلیس من ذکرنی** یعنی من نزدیک هستم؛ هر کسی که به یاد من باشد، من همنشین او و نزدیک به او هستم؛ یا اینکه نه، می‌خواهد مطلب بالاتری را بیان کند؟ می‌خواهد بفرماید کسی که به یاد من هست، دیگر قرب و بعد در اینجا معنا ندارد؛ من با خود او هستم. همان نکته‌ای را گاه بعضی از عرفا در عباراتشان دارند و معنای خیلی عمیقی دارد؛ و آن وحدت و اتحاد ذاکر و ذکر و مذکور است.

کسی که به یاد خداست و خدا جلیس با اوست، اصلاً وجودش می‌شود تجلّی خدا. اراده‌اش می‌شود اراده خدا. نگاهش می‌شود نگاه خدا. البته این بدان معنا نیست که ذات خدا در وجود کسی حلول کرده است؛ حرفهایی که بعضی از عوام علما فکر می‌کنند. یا آن حرفهایی که گاه در بعضی از مذاهب دیگر هم اشاره می‌کنند، اینها نیست. در عین بندگی و در اوج بندگی، انسان به جایی می‌رسد که همه وجودش می‌شود وجود خدایی. با خدا حرف می‌زند، چون خدا وجود او را احاطه کرده، و امور او را عهده‌دار شده است. و این تعبیر «جلیس» هم از باب ضیق در تعبیر بوده است. مرحوم امام (رض) نکته‌ی لطیف‌تری در مورد این سؤال موسی دارند. و آن این است که می‌فرمایند: موسی می‌خواسته بگوید من عاجز هستم از دعا کردن. این که می‌گوید **یا ربّ اقرب أنت منّی فأنا جیک أم بعید فأنا دیک** این نیست که به خدا بگوید یک طرف را برای ما معین کن.

نه، موسی می‌خواهد مقام و حالت عجز خودش را از کیفیت دعا بیان کند. یعنی انسان به جایی می‌رسد که دیگر عاجز از دعای واقعی است. پس، دعا هم مراتب دارد؛ دعای عوام داریم؛ دعای خواص داریم. دعای خواص هم به مرتبه بالایش که می‌خواهد برسد، می‌رسد به عجز از دعا؛ انسان از دعا عاجز می‌شود. وقتی وجود خداوند تبارک و تعالی و حضور خداوند را یک حضور قیومی می‌داند، وقتی در مورد خدا اصلاً قرب و بعد معنا ندارد، بلکه قرب و بعد برای ماها مفهوم دارد، این معانی در مورد خدا اصلاً معنا ندارد.

نمی‌توانیم بگوییم عالم دنیا دورتر از خداست؛ ملائکه به خدا نزدیکتر هستند؛ یا مثلاً عالم ملکوت به خداوند نزدیکتر است تا عالم ملک؛ خیر، چنین نیست و نسبت همه اینها به خدا یکسان است. خداوند نسبت به همه این عوالم ملک و ملکوت و دنیا و برزخ و

آخرت یک حضور قیومیه دارد. حضور قیومی یعنی هر چیزی به اراده او تعلق دارد. لذا، اصلاً کار به جایی می‌رسد که انسان واقعاً عاجز از دعا کردن می‌شود. حالا این تعابیر را بگذاریم کنار و به اهلش بسپاریم. اما آنچه که برای ما مهم است، این است که ذکر خدا را چگونه برای خودمان ملکه قرار دهیم؟ ما چگونه اهل ذکر شویم؟

داریم راه می‌رویم، به یاد خدا باشیم؟ وقتی انسان با صحنه گناه مواجه شد، ببینید که آیا آنجا واقعاً در فکرش هم می‌آید گناه کند یا نه؟ اگر در فکرش آمد، ولو خودش هم می‌گوید حرام است، عقاب دارد، خدا راضی نیست؛ اما همین که در فکرش آمد بداند یک مقداری ضعف دارد. وقتی خدا جلیس انسان شد، دیگر به فکر گناه نمی‌افتد. وقتی خدا عهده‌دار امور کسی باشد که به یاد اوست، یعنی قلب او هم دست خداست و تحت عنایت خداست، نمی‌گذارد غیر از نور خودش و افاضه خودش چیز دیگری در آن راه پیدا کند.

مرحوم علامه (رض) در تفسیر المیزان وقتی مراتب شرک را بیان می‌کند، می‌فرماید خفی‌ترین مرتبه‌ی شرک این است که انسان از خدا غفلت کند؛ یعنی همان لحظه که از خدا غافل شده، عنوان شرک را پیدا می‌کند. ما واقعاً چه کنیم که خودمان را بسازیم؟ وقت گذشته، یعنی عمر گذشته، و انسان گاه تأسف می‌خورد، اندوه می‌خورد که دیگر مجالی برای او باقی نمانده است. واقعاً به خودمان خطاب کنیم، خودمان را سرزنش کنیم، نباید بگوییم حالا ما الحمد لله در مسیر علم هستیم و همین کافی است؛ و به همین مقدار خودمان را قانع کنیم.

نه، این نیست. این که امیرالمؤمنین(ع) بر حسب آنچه که نقل شده، بعد از نماز به مردم خطاب می‌کرده که زاد و توشه برای خودتان فراهم کنید، راهی طولانی در پیش دارید؛ برای چیست؟ انسان عقبه‌های سنگین در پیش دارد و باید دائماً اینها را به خودش بگوید. دائماً باید بگوییم چیزی باقی نمانده، ممکن است یک دقیقه بیشتر از عمر انسان باقی نمانده باشد.

باید توسل به ذات خداوند پیدا کنیم که او به ما کمک کند و ما را جزء زاکرین قرار دهد؛ و ذکر را ملکه‌ی ما و در وجود ما قرار دهد. عبارت مفصلی در نهج البلاغه در این رابطه هست که ان شاء الله هفته‌ی آینده بیان خواهیم کرد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.